

طی سال گذشته، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به دنیای عرب شاهد تحولات چشمگیری بوده است. جهت سنجش این تحولات و ترسیم وضعیت آینده، فصلنامه مطالعات خاورمیانه میزگردی را در این رابطه برگزار نمود. شرکت کنندگان در این میزگرد عبارتند از: جناب آقای دکتر حمید احمدی، استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران، جناب آقای قاسم زاده، مدیرکل امور بین الملل صدا و سیما، جناب آقای علیزاده، مدیرکل خاورمیانه عربی وزارت امور خارجه و جناب آقای محمد علی مهتدی، مدیرمسئول فصلنامه مطالعات خاورمیانه.

محمد علی مهتدی: ضمن عرض خوش آمد به شرکت کنندگان ارجمند مطالبی را به عنوان مقدمه و زمینه بحث به عرض می‌رسانم.

هرچند اصطلاح «جهان عرب» به عنوان یک «واحد سیاسی» با توجه به تحولات بین المللی و منطقه ای مربوط به دهه ۱۹۹۰، مفهوم قبلی خود را از دست داده و در حال حاضر پراکندگی و «کشورگرایی» جای قوم گرایی و همبستگی را گرفته، مع الوصف در مورد روابط با ایران، نوعی وحدت نظر بین پژوهشگران عرب نسبت به کاربرد «جهان عرب» وجود دارد. به همین جهت در حالی که مطالعه روابط ایران با هریک از کشورهای عربی، بطور مستقل، جایگاه خود را دارد، در بسیاری از اعلامیه های صادر شده از اتحادیه عرب یا نشستهای گروهی مانند: شورای همکاری خلیج فارس یا گروه ۲+۶ از روابط «ایران و عرب» سخن می‌رود. این پدیده خود می‌تواند موضوع یک بحث مستقل یا بخشی از یک بحث

گسترده پیرامون کنشها و واکنشهای ناشی از حضور جمهوری اسلامی ایران و نقش آن در این منطقه باشد. بنابراین اهمیت روابط برای هریک از دو طرف، در شرایط کنونی، ناشی از یک رشته تحولات بین المللی و منطقه ای در دهه ۱۹۹۰ میلادی است که علاوه بر پیوندهای تاریخی و فرهنگی، زمینه های منافع مشترکی را بین دو طرف پدید آورده است. از جمله این زمینه ها می توان از اهمیت «منطقه گرایی» در دوران پس از جنگ سرد و فواید آن برای هر دو طرف و نیز وجود چالشهای مشترک نام برد. علاوه بر این هریک از دو طرف می تواند دلایل و انگیزه هایی برای گسترش روابط با طرف دیگر داشته باشد. در مورد جهان عرب، برخی از این دلایل را می توان بدین شرح مورد بررسی قرار داد:

- وجود جمهوری اسلامی ایران را به عنوان یک قدرت منطقه ای نمی توان نادیده گرفت بویژه که این نادیده گرفتن ممکن است باعث بروز مشکلاتی برای کشورهای عربی در منطقه خاورمیانه بشود.

- شکست طرح صلح خاورمیانه و عدم توانایی امریکا در فشار آوردن بر اسرائیل و نیز پیمان همکاری استراتژیک بین اسرائیل و ترکیه و نقش امنیتی مهمی که این دو در منطقه خاورمیانه یافته اند، کشورهای عربی را بیمناک می کند و آنان را وامی دارد که برای ایجاد تعادل در مقابل اسرائیل و ترکیه، به ایران روی آورند.

اما در مورد انگیزه های ایران می توان گفت:
- اسلام به عنوان ایدئولوژی حاکم نظام جمهوری اسلامی، مقتضی داشتن روابط برادرانه با همسایگان بویژه کشورهای مسلمان است.

- با توجه به وجود مقدسات اسلامی (مسأله فلسطین، قدس شریف، حرمین شریفین) در جهان عرب، جمهوری اسلامی ایران نمی تواند نسبت به کشورهای عربی و تحولاتی که در این کشورها رخ می دهد بی تفاوت باشد.

- تیرگی یا سردی روابط بین جمهوری اسلامی ایران و جهان عرب پیوسته مورد بهره برداری امریکا، انگلستان و اسرائیل قرار گرفته و از این رهگذر پیوسته تهدیدها و آسیبهایی متوجه جمهوری اسلامی ایران بوده است. بهبود روابط توأم با گسترش تفاهم می تواند راه را بر

سوءاستفاده دشمنان ببیند. با توجه به شرایط موجود مهمترین موانع در راه گسترش روابط ایران و جهان عرب عبارتند از:

۱- وجود ذهنیتهای منفی در حافظه تاریخی از هریک از دو طرف نسبت به طرف دیگر.

۲- وجود تصویری نادرست از هر طرف نزد طرف دیگر در نتیجه تأثیر تبلیغات مراکز

بین المللی.

۳- درک نادرست یا ناقص هر طرف از مقاصد و رفتار طرف دیگر در نتیجه فقدان ارتباط

و گفت و شنود مستقیم.

۴- اختلافهای ایدئولوژیک.

۵- اختلافهای مرزی بین ایران و برخی از کشورهای عربی (عراق و امارات).

برای غلبه بر موانع موجود میان ایران و اعراب می توان از یک رشته اقدامات در عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یاد کرد، با تأکید بر این مطلب که تبادل فرهنگی به عنوان زیربنای همکاریهای سیاسی و اقتصادی از اهمیت والایی برخوردار است. بنابراین برای رفع موانع یاد شده توجه به ارتباطات فرهنگی در اولویت قرار دارد. همکاری بین دانشگاهها و مراکز مطالعاتی، ایجاد میزگردها و سمینارهای مشترک و به طور کلی دادن نقش اول به نخبگان فکری می تواند بسیار کارساز باشد. در همین زمینه، گسترش گردشگری و آموزش زبانهای عربی و فارسی مفید است.

همچنین، تشویق تجارت و همکاریهای اقتصادی تا رسیدن به یک نظام هم تکمیلی منطقه ای و نیز افزایش دید و بازدید بین نخبگان اجرایی ضرورت دارد. در اینجا با توجه به اهمیت تاریخی موضوع، موانع موجود و راههای غلبه بر آنها را به بحث می گذاریم.

آقای علیزاده: در زمینه ارتباط با جهان عرب من معتقدم قبل از هر چیز باید جهان عرب

را خوب بشناسیم. چه گذشته را که به نوعی با آنها رابطه داشته ایم، و چه شرایط کنونی که

نوع جدیدی بر روابط ما حاکم شده است. بنابراین، و پس از بیان این رابطه دوره گذشته و حال

می توانیم درباره موانع بحث کنیم و قسمت بعد می رسیم به این که چگونه می شود بر این

موانع چیره شد. هم‌چنین می‌شود بحث موانع را برای آخر گذاشت و بحث اول یعنی یکپارچگی را شروع کرد.

آقای قاسم زاده: این پرسش مطرح است که آیا براساس تغییرات موجود این موانع قابل رفع است و می‌توانیم آینده‌نگری داشته باشیم. آیا می‌شود با یک برنامه‌ریزی برای آینده فکر کنیم. براساس مواردی که جنابعالی عنوان کرده‌اید نظر شما این است که ارتباطات فرهنگی هم راحت‌تر است و هم اولویت دارد. بنابراین ما می‌توانیم بحث را از یک نگاه اجمالی به گذشته و بررسی موقعیت کنونی و آینده‌نگری شروع کنیم.

مehدی: پس ما بحث را سه قسمت می‌کنیم، قسمت اول نگرش اجمالی بر گذشته روابط ایران و جهان عرب و زمینه‌های آن؛ بخش دوم موانع موجود و بخش سوم هم راه‌حل‌ها را می‌توانیم بحث کنیم.

آقای علیزاده: من می‌خواهم مروری داشته باشم به وضعیت جهان عرب در گذشته و حال و جایگاه ایران در ارتباط با آن. البته بطور طبیعی وقتی این دورا کنار هم می‌گذاریم در آن موانع و مشکلات هم وارد می‌شود. این خود نشان می‌دهد روابط در گذشته و حال چگونه بوده و هست. طبعاً این مقدمه به نتیجه‌گیری بعدی کمک می‌کند. مهمترین ویژگی که می‌توان برای جهان عرب در گذشته قائل شد این است که به‌طور نسبی یک واحد سیاسی کل جهان عرب را در برمی‌گرفت، برخوردها از یک قضیه واحد بود، یک آرمان عربی واحد وجود داشت و به‌طور نسبی همبستگی عربی حول آن شکل گرفت که دارای یک قضیه قوی و در عین حال برخوردار از یک حامی و یک اردوگاه بین‌المللی حول آن قضیه واحد قومی بود. جهان عرب در گذشته، ثروتمند و فاقد مشکلات اقتصادی بود. جریان غیرتند یا مترقی و یا پیشرو در مجموع خط‌خودش را بر جهان عرب حاکم کرده بود. ضمن اینکه در روشها تند و کند هم می‌شدند. اینجا بود که جبهه‌های مختلفی در میان گروه‌های مختلف تشکیل می‌شد و

جاهایی بود که اعراب سعی داشتند حرکت و انتظار بیشتری را از موادمع واحد عربی برآورده کنند. رخدادهای نشان می دهد که چگونه این روند تدریجی و متناسب با تحولاتی که به ایران نیز ارتباطی خاص می یابد راه خود را طی می کند و در آن مانده تنها جدا از سیر تحول جهان عرب نیستیم بلکه به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر آن تأثیر گذار هستیم. شما مشاهده می کنید در شمال افریقا لیبی و الجزایر میدان دار بودند، در مشرق عربی فلسطینی ها، یمن، سوریه و... در جهان عرب تأثیر گذار بودند و در حوزه خلیج فارس به طور کلی امور بر آنها تحمیل می شد. اگر مسئله تحریم نفتی را در نظر بگیرید، مشاهده می کنید تحریم نفتی از همین کشورها آغاز شد. چیزی که در حال حاضر آمادگی فکر کردن به آن را هم ندارند. عراق هم به عنوان یک کشور تندرو همیشه بر مسائل منطقه سایه انداخته بود و نوع خاصی از تعامل را هم با جناح چپ و تندرو و هم با جناح میانه رو در جهان عرب داشت. می شود گفت جهان عرب قبل از آن در دوره ناصر به نوعی زیر تیول افکار و سیاستهای ناصر بسم بود و پس از آن نیز یک دوره جبهه پایداری، میدان داری می کرد.

تا اینکه می رسیم به سال ۷۸ یعنی کمپ دیوید که می شود گفت، آغاز دوره جدید جهان عرب است. این تاریخ منطبق است با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، یعنی در این تاریخ دو رخداد بزرگ داریم که یکی ایران جدید و دیگری جهان عرب منهای مصر را شکل می دهد. مصر از جهان عرب جدا می شود، جبهه پایداری تشکیل می شوند، و انقلاب اسلامی در ایران پیروز می شود. در همین شرایط تشکیل شورای همکاری خلیج فارس را داریم. در واقع این اولین محور عربی جدید در زمینه جغرافیایی سیاسی است که ناظر به یک موضوع و منطقه خاص است و به نظر می آید که متأثر از پیروزی انقلاب اسلامی است. همان طور که عرض کردم پیروزی انقلاب اسلامی تحولی بزرگ است و از این زمان تغییری تدریجی در استراتژی عربی به وجود می آید. این نکته بسیار مهمی است که باید به آن توجه نمود.

تا قبل از این زمان در تعریفی که از خطر در جهان عرب می کردند و پیرامون آن جمع می شدند، موضع مشترک می گرفتند، استراتژی تدوین می کردند، اقدامهای مشترکی را بررسی می کردند و یا تدابیر جزئی تر را سازمان می دادند بحث از خطر اسرائیل بود یعنی

استراتژی امنیتی عربی براساس تعریف از خطر اسرائیل ارائه می شد اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و بخصوص بعد از پیمان کمپ دیوید به تدریج و پله پله خطر ایران به جای خطر اسرائیل مطرح می شود. در سال ۱۹۸۱ جنگ تحمیلی به ایران شروع می شود و همراه با آن استراتژی و اولویت بندی جدیدی حول خطر ایران به طور روز افزون گسترش می یابد. سال ۱۹۸۲ نیز جنگ لبنان و حذف مقاومت فلسطین از صحنه مبارزاتی خاورمیانه را داریم. این امر نکته مهمی است که بعد از سال ۱۹۸۲ مطرح می شود. یعنی این که فلسطینی ها از لبنان رانده شده و در جهان عرب و کشورهای مختلف به مبارزه سیاسی روی می آورند. در واقع تاریخ جدید مبارزات فلسطین از سال ۱۹۸۲ شروع می شود. پراکنده شدن فلسطینی ها موفقیتی است که اسرائیل در جنوب لبنان در رابطه با قضیه فلسطین به دست می آورد. از ۸۲ به بعد شاهد درگیری شدید عراق- سوریه و ساف- سوریه هستیم، اینها همه عناصری است که در وضعیت جهان عرب تأثیر اساسی می گذارد. مقدمات را برای متلاشی شدن جبهه پایداری فراهم می کند و در پی آن ما تقسیم جهان عرب را داریم که در جریان آن با از بین رفتن اتحاد، این کشورها به سه دسته تقسیم می شوند.

یک قسمت آن حوزه خلیج فارس و مسائل مربوط به این حوزه است که در آن عراق، ایران و حتی به نوعی اردنی ها و حتی مصری ها هم شرکت دارند. در دوره جنگ ایران و عراق، کشورهای عربی به ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس تمام هم و غم خود را به جنگ معطوف می نمایند. در عین حال، مشرق عربی را داریم که سوریه، لبنان و فلسطینی ها در آن درگیر در جنگ سال ۸۲ اسرائیل، نسبت به لبنان هستند. حتی مشاهده می کنید در یک دوره ای که به دهه ۸۰ می رسد مشکلاتی که از لبنان ناشی می شود دیگران را هم به خودش مشغول می کند، و مداوماً جلسات اتحادیه عرب برگزار می شود، کمیته هایی با شرکت مغرب، الجزایر و عربستان سعودی تشکیل می شود که بعدها به کنفرانس های آشتی ملی و توافق طائف می رسد. در واقع در این دوره بخشی از توجهات جهان عرب به حوزه خلیج فارس است و بخش دیگر آن به مشرق عربی برمی گردد. حوزه سومی که تقسیم جهان عرب را نشان می دهد شمال افریقا است که در مغرب عربی خودش را ظاهر می کند. کشورهای شمال افریقا کاری با

مسائل کلی جهان عرب ندارند، بنابراین به مسائل و مشکلات خاص منطقه ای خود تمایل پیدا می کنند. مغرب، لیبی، الجزایر مشکلات خودشان را پیگیری می کنند، حوزه خلیج فارس مشکلات خودش را که عمدتاً ایران است دارد و لبنان، سوریه و فلسطین هم مسائل مشرق عربی را دارند. در واقع اینجاست که مسئله وحدت عربی کم کم تجزیه و خود به خود متلاشی می شود و به سمت خلاء سیر می کند. البته در واقع خلائی وجود ندارد. چون این تقسیم باعث می شود خطرهای جدید جای خطر اسرائیل را بگیرند. خطر اسرائیل کم کم محو می شود و آنچه که عمده می شود خطر ایران است. اینجا کم کم به دوران تزلزلی که در اردوگاه شرق شروع می شود و فروپاشی شوروی می رسیم. آنچه که در صحنه این مسئله به عنوان حامی عربی مطرح بود حذف می شود و این تحول عمده ای در صحنه بین المللی است که تأثیر مهمی در جهان عرب می گذارد.

شاید یکی از روشهایی که ما می توانیم سیر تحول عرب را در جهان مطالعه کنیم، بررسی بیانیه های اجلاسهای سران عرب باشد. این روش مناسب و خوبی است. اگر مطالعه عمیق تری خواستید انجام دهید می توان اجلاسهای عربی را از چند سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون بررسی نمود. در این حالت تغییری که در مورد جهان عرب صحبت کردم در خود بیانیه ها و نتایج اجلاس عربی، و اجلاس سران عرب نیز مشاهده می شود. یعنی در سال ۷۸ اجلاسی در بغداد تشکیل می شود و مسئله تعلیق عضویت مصر در جهان عرب مطرح می شود و جالب این که در این اجلاس سه کشور عمان، سودان و سومالی راه دیگری می روند و خود را به قطعنامه های اجلاس متعهد نمی دانند و تا آخر این کانال ارتباطی را حفظ می کنند. نکته جالب دیگر که مربوط به ایران می شود این است که فرمانی که امام (ره) به دولت موقت می دهند در مورد قطع رابطه با مصر حدود ۳۳ روز بعد از اجلاس بغداد است. جالب این است که اجلاس بغداد به تاریخ ۱۷ مارس ۱۹۷۹ یک مصوبه داشت مبنی بر این که چگونه کشورها می توانند ظرف مدت ۳۰ روز روابط خودشان را با مصر به حال تعلیق درآورند. دو روز قبل از تشکیل اجلاس بغداد، امام خمینی (ره) طی بیانیه ای با اشاره به خطر اسرائیل غاصب و وابستگی سادات به امریکا، ایران را همگام با کشورهای عربی بر می شمارد و

موضع سیاسی کشورهای مخالف پیمان صلح کمپ دیوید را مورد تأیید قرار می دهد (پانزده فروردین سال ۵۸). بعد از آن در یازده اردیبهشت سال ۵۸ برابر با اول مه ۷۹ یعنی پس از ۳۳ روز از اجلاس بغداد امام طی فرمانی به دولت موقت دستور قطع رابطه با مصر را می دهند. یکی از موارد مهم که امام در اطلاعیه خودشان در پانزده فروردین سال ۵۸ ذکر می کنند اعلام همبستگی با جهان عرب است. در مورد اجلاس بغداد به طور مشخص معلوم است که منظور از همکاری ایران با این اجلاس در ارتباط با مبارزه با اسرائیل است. اما پس از آن در سال ۸۲ شاهد اجلاس سران در فاس مراکش هستیم. که در آن بیانیه معروفی صادر شد که امام موضع گیری تنیدی علیه این اجلاس و سران عرب کردند. آن اجلاس و بیانیه اتحادیه عرب و اجلاس سران عرب دو نکته مهم و دو بند اساسی داشت:

۱. اعلام نوعی آمادگی برای پذیرش مشروعیت اسرائیل، یعنی زیستن در امنیت؛
۲. اعلام جنگ با ایران، و نوعی حمایت از عراق. یعنی جایگزینی خطر اسرائیل با خطر ایران که بر روابط ما با جهان عرب سایه می اندازد. بعد از سال ۸۲ نیز این روند ادامه می یابد و تشدید هم می شود. عرفات با اسرائیل همکاری می کند و خطر اسرائیل مورد غفلت قرار می گیرد و خطر ایران عمده می شود. در همه بیانیه های اجلاسهای اعراب این کار اوج می گیرد تا به جنگ دوم خلیج فارس یعنی اشغال کویت می رسد. در اینجا وضعیت جهان عرب به مرحله ای می رسد که حتی در زمان لشکرکشی امریکاییها به منطقه، خود کشورهای عربی مثل سوریه و مصر در زدن یک کشور عربی مشارکت می کنند. پس از آن اجلاس مادرید را داریم که در آن روند صلح خاورمیانه شکل می گیرد و ما شاهد هستیم که جو جدید در جهان عرب چه نتایجی به بار می آورد. تمایل به سمت اسرائیل و عادی سازی آشکار روابط با آن، در اشکال مختلف، پیشی گرفتن کشورها از یکدیگر برای پیوستن به مذاکره و موضوع مذاکرات دوجانبه و چند جانبه آغاز می شود. برگزاری کنفرانس های چند جانبه در امان، قاهره و آخری آن در دوحه قطر، نتایج این امر هستند. در این شرایط محوری با مشارکت کشورهای بیانیه دمشق در حال شکل گیری است که از جنگ دوم خلیج فارس ناشی می شود و مصر و سوریه سعی می کنند خود را در امور کشورهای خلیج فارس داخل نمایند. و این در شرایطی است که

جهان عرب به مرحله ای می رسد که مرحله از هم پاشیدگی است و اگر این دو وضعیت را باهم مقایسه کنیم مشاهده می کنیم که یک مرحله گذراست از حالتی مخاصمت آمیز با ایران، به حالتی که جمهوری اسلامی ایران به شکل مثبتی مورد توجه جهان عرب قرار می گیرد و این چیزی است که در روابط ما با جهان عرب تأثیر می گذارد. در مجموع جهان عرب در دوره جدیدی می رود که فصل نوینی را در روابطش با ایران آغاز کند.

بخشی از ایرادها به خود این کشورها از ایران برمی گشت و برخی نیز به تحریکات مصنوعی امریکایی ها و لابی اسرائیل. هم اکنون به جز بحث جزایر ایرانی خلیج فارس که از سوی امارات مطرح می شود، جو کلی اتحادیه عرب و اجلاس های آنان کاملاً مثبت و به نفع جمهوری اسلامی ایران است. البته امریکایی ها و اسرائیلی ها تلاش داشتند که مجدداً جهان عرب را با بهره گیری از موضع تلاش ایران جهت تسلیح خود به سلاح های کشتار جمعی به اختلاف و درگیری با جمهوری اسلامی ایران بکشانند که البته تاکنون با ابتکار عمل های متقابل طرفین ایرانی و عربی و نیز تغییر جو منطقه موفقیتی نداشته اند تا آنجا که آزمایش موشک شهاب ۳ از سوی برخی کشورهای عربی به عنوان قوت جهان اسلام و منطقه تلقی می شود.

قاسم زاده: سیر تاریخی که آقای علیزاده بیان کردند بسیار خوب فضای تاریخی موانع روابط را در گذشته نشان داد. با اجازه دوستان بنده می خواهم اهم ویژگی های کشورهای عربی و یا به اصطلاح روز «جهان عرب» را در مقطعی که انقلاب اسلامی پیروز و جمهوری اسلامی ایران تشکیل شد عرض کنم شاید بتوانیم از آن سیر تاریخی و این ویژگی ها، ریشه های تحلیلی موانع را به دست آوریم. زمان پیروزی انقلاب اسلامی در جهان دو قطب با تعریف «اردوگاه شرق» و «اردوگاه غرب» موجود بود. دولت ها در کشورهای عربی نیز با توجه به شدت و ضعف گرایش آنها به روسیه و نگاه به چین و یا گرایش و وابستگی به امریکا و اروپا به شرقی و غربی تقسیم شده بودند. بنابراین شرقی و غربی بودن دولت های عربی در زمان وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی یک ویژگی بود آن هم در برابر انقلابی که یکی از محوری ترین شعارهایش

«نه شرقی، نه غربی» است.

دومین ویژگی در نگاه به نهضت‌های مردمی و یا در ارتش و یا بخش‌هایی از حاکمیت در برخی از کشورهای عربی و همچنین جو و شرایط غالب روشنفکری در این جوامع و در دانشگاه‌ها و اماکن علمی کشورهای عربی را می‌توان در دو واژه «سوسیالیسم عربی و ناسیونالیسم عربی» خلاصه کرد که در هر دو مفهوم «قومیت» اصل است و به اصطلاح از دوران «پان عربیسم»، «پان ترکیسم» و «پان ایرانیسم» در کشورهای عربی مسئله قومی در فرهنگ، سیاست و حتی اقتصاد و به صورت یک اصل دیده می‌شود. اگرچه بحث من در این قسمت باز کردن این مفاهیم و دیدگاه‌های موجود بر پیرامون مسئله روشنفکران عرب حداقل از چند دهه گذشته تا حال نیست، اما این دو واژه یعنی ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم عربی، با مفاهیم ایدئولوژیکی و فرهنگی و شعارهای انقلاب اسلامی نه تنها سازگاری نمی‌توانست داشته باشد، بلکه مانع روابط بود.

انقلاب اسلامی نه با سوسیالیست‌هایی که از سوسیالیسم قصد گذار به کمونیسم داشتند موافق بود و نه با ناسیونالیسم عربی که با چند تلنگر به «عرب و عجم»، «فارس، ترک و عرب» می‌رسید. به نظرم این ویژگی، مانع دوم در جهانی بود که با تکیه بر دو قطب، کاپیتالیسم و سوسیالیسم تعریف می‌شد. مانع سوم، نداشتن زبان مشترک و یا عدم درک مفاهیم (گفتمان) انقلاب اسلامی و زبان انقلاب اسلامی بود. مهمترین وسیله یک رابطه یافتن زبان یا (گفتمان) مشترک و یا به اصطلاح روز «دیالوگ» است. تنها در مورد فلسطین و آزادی قدس شریف و مسئله صهیونیسم، آن هم به لحاظ ارتباطات دوران نهضت اسلامی و با تأکید محدودیت‌ها، اشتراک در درک مفاهیم وجود داشت. اما سیر نگاه فرهنگی و سیاسی و فقهی شیعه از لحاظ تاریخی با اهل تسنن این فاصله زبانی را نشان می‌دهد که از آن باید در نداشتن زبان مشترک و مانع یاد کرد. اگر چه شعار «وحدت امت اسلامی» از شعارهای محوری انقلاب اسلامی بوده و هست و با همین شعار نیز بخش عمده‌ایی از موانع نداشتن زبان مشترک برطرف می‌شد، ولی همچنان عدم درک زبان انقلاب اسلامی را می‌توان مانع روابط، به خصوص در مجامع روشنفکری کشورهای عربی دانست که بیشتر به واژه‌های جوامع

سوسیالیستی و یا روشنفکری غربی آشنا بودند، حال براساس این ریشه‌ها، سه جبهه بلافاصله در برابر انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران باز شد که موجب ایجاد شکاف و فاصله‌های عمیق گردید و به صورت عملی و کاربردی مانع روابط شد. همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی این «طرح کمپ دیوید» بود که با تحلیل شرقی و غربی کردن دشمنان اعراب، جبهه شرقی را با این عنوان که اسرائیل و اعراب با طرح کمپ دیوید حاضر به سازش و مصالحه و همزیستی شده‌اند، به حالت نه جنگ، نه صلح در آورد و جبهه‌ای بر علیه ایران که «عجم» هستند و «خطر اصلی» اگشوده شد. با این تحلیل، جبهه دوم یعنی جنگ ایران و عراق و حمله صدام و طرح پیروزی «فادسیه» طراحی شد. مطبوعات عرب را در همین دوران نگاه کنید بجای جنگ ایران و عراق از واژه «جبهه عربی» و یا جنگ «عرب و عجم» استفاده می‌کنند و مورد سوم هم هجوم یک جبهه همه جانبه و برنامه ریزی شده تبلیغاتی است که هم پول و هم سابقه و تجربه علمی صهیونیست‌ها در ایجاد این جبهه به طور وسیع به کار گرفته شد تا جایی که یک تحلیل گرسانه‌ایی در ارزیابی دوران اوایل پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی نوشت، روزانه بیش از یک میلیون کلمه به زبانهای مختلف و به طور عمده عربی و فارسی علیه جمهوری اسلامی یخس و گفته می‌شود.

بنظر بنده مانع و یا موانع اصلی روابط بین جمهوری اسلامی ایران و دولت‌های عربی را باید در این عناوین و ویژگیها چه به لحاظ تحلیلی و چه به لحاظ کاربردی جستجو کرد. در اینجا ذکر یک نکته هر چند به طور اختصار شاید مفید باشد. از زمانی که مصر وارد طرح کمپ دیوید شد و آن را پذیرفت و به اصطلاح مصر سادات لقب گرفت از جبهه انقلاب و مبارزه فاصله و دور شد. سعودیها نیز همان گونه در دهه اول انقلاب اسلامی خود را نشان دادند در خط هماهنگ با امریکا و در مخالفت با انقلاب اسلامی بودند و عراق به رهبری صدام حسین با ایران وارد جنگ شد، یعنی عملاً مثلثی تشکیل شد که مصر سادات و سپس حسنی مبارک مخالفت‌های خود را با انقلاب و ایران اسلامی به عنوان یک خطر عمده برای جهان عرب «تئوریزه» می‌کرد و به اصطلاح خط فکری آن را ساخته و پرداخته می‌کرد، سعودیها بخش وسیعی از سرمایه مالی این خط‌دهی را به خصوص در مطبوعات جهان عرب تأمین می‌کردند و عملاً ادبیات سیاسی

وسیع و گسترده ایی را علیه جمهوری اسلامی ایران تهیه و انتشار می دادند و صدام حسین نیز حربه نظامی را به صورت عملی گشوده بود و البته سعودیها در فاصله دوران جنگ به خصوص در هنگامی که صدام در جبهه ایی پیشرفت داشت از بازگویی تأمین مالی و کمک به مخارج جنگ نیز ابا نداشتند و آن را پنهان نمی کردند. به عبارت دیگر، فکرسازی در مصر، نظامی گری صدام و سرمایه مالی سعودی ها، دیوار بلندی از موانع برای ارتباط با جهان عرب از سوی جمهوری اسلامی ساخته بود. تردیدی نیست که تحمیل موقعیت جنگی به جمهوری اسلامی، ما را نیز به اشتباهاتی واداشت که در تشدید این فضا و موانع مؤثر واقع شد. بنابراین علاوه بر نقد بیرونی، نقد درونی اشتباهات ما نیز ضرورت دارد.

مهتدی: دو نکته را بنده عرض کنم در پی اظهارات دوستان. یکی راجع به جهان عرب فرمودید، این فرمایش شما درست است، اما این گونه به نظر می رسد که یک عده ای از روشنفکران، آنهایی هستند که در خدمت رژیم ها هستند، و اینها توجیه گرند، همان زمانی که واقعاً تصمیم بین المللی گرفته شده بود که روابط ایران و جهان عرب خوب نباشد و اینها از هم دور باشند، همین روشنفکران از طریق مجلات و روزنامه ها و مطبوعات مختلف روی اختلاف تاریخی، اختلاف شیعه و سنی و فارس و عرب و عجم تکیه می کردند. اما آنچه که متوجه شدیم این است که وقتی مسئله قومیت عرب پیش می آید دیگر روشنفکر و غیر روشنفکر مسئله ای نیست. یعنی آنها با این دید نگاه می کنند که ایران به حقوق عرب بی توجهی کرده و به نوعی صحبت می کنند که طلبکار هم هستند. یعنی می گویند ما امیدوار بودیم بعد از انقلاب تحولاتی رخ دهد و ایران به حقوق عرب توجه کند، اما دیدیم که این طور نشد. مسئله همان طور به شکل قبل باقی مانده است و از حقوق عرب خبری نیست و تغییری حاصل نشده است.

همچنین ما را متهم کردند و می کنند به چیزی به نام صدور انقلاب و دخالت در امور کشورهای عربی. پدیده ای که اینجا مطرح است و در بین خودشان مورد توجه قرار می گیرد این است که عمده روشنفکران عرب اعتراض دارند که رژیم ها مانع وحدت اعراب هستند،

رژیم‌های عربی مانع دموکراسی هستند. نمی‌گذارند ملت عرب با داشتن حق مشارکت جهت آرمانهای خود قدم بردارد. اما وقتی مسئله ایران پدید می‌آید مشاهده می‌کنیم همین روشنفکران با نظامها و رژیم‌ها همصدا می‌شوند. یک نکته دیگر این است که در یک سال اخیر کشورهای عربی به سمت ایران تمایل نشان دادند که بنده فکر می‌کنم تحولات خود منطقه، بن بست صلح، سرسختی نتانیاها، عدم فشار امریکا و مهم‌تر از همه همکاری استراتژیک بین ترکیه و اسرائیل است که آنها را می‌ترساند، به خصوص نقشی که به ترکیه داده می‌شود و شاید به این دلیل باشد که تصمیم می‌گیرند برای ایجاد یک تعادل و توازن در منطقه به طرف ایران بیایند.

قاسم زاده: موضوع روشنفکران در کشورهای عربی و یا در یک شعاع وسیع‌تر در کشورهای اسلامی و در جهان و عملکردهای آنها به خصوص در قرن اخیر، خود یک بحث وسیع و مستقلی را می‌طلبد، در حالی که با نظر شما موافقم فقط عرض می‌کنم من اشاره‌ای به این موضوع در دهه اول انقلاب اسلامی و علی‌الخصوص در شروع کار جمهوری اسلامی ایران داشتم.

اما در مورد بخش دوم صحبت شما، یعنی پیمان نظامی اسرائیل - ترکیه، مسئله صدام و عراق و تهدید کویت و یا شریطی که جناح راست در اسرائیل و نتانیاها به وجود آورده است باید عرض کنم که اصولاً دو گونه می‌شود روابط دوجانبه یا چند جانبه بین کشورها و یا بین ایران و کشورهای عربی را دید و به اعتبار دو اصطلاح مطالبی که می‌خواهم عرض کنم، شرح می‌دهیم. اول اصطلاح روابط تاکتیکی و یا زمان‌پذیر و دوم روابط استراتژیکی و بنیادی. آنچه که شما به عنوان خطر و یا خطرات و تهدیدات چه به لحاظ موقعیت رژیم صهیونیستی و یا پیمان ترکیه - اسرائیل و یا صدام و... فرمودید، حداکثر دولت‌های عربی را به پیمانها و روابط تاکتیکی و زمان‌پذیر تشویق و سوق می‌دهد و این در گذشته بوده و در آینده نیز خواهد بود که تهدیدهای مشترک، کشورها را به سوی پیمان‌ها و روابط خاص مشترک هدایت می‌کند. این گونه روابط اگرچه مهم است ولی نمی‌تواند نگاه و محور اصلی روابط بلندمدت باشد.

امروز با فروپاشی دولت‌های کمونیستی و به اصطلاح پایان جنگ سرد و شکستن جهان دو قطبی و یا اساساً فروپاشی «قطب» در جهان، مفهوم دوم یعنی روابط استراتژیکی و بنیادی اصل شده است. اما این اصل لزوماً از تهدیدات و یا در حال خطر شکل نمی‌گیرد. در همین جاست که مسئله جغرافیای سیاسی عبور از ایران برای دستیابی به کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، مطرح می‌شود و یا پیمانهای اقتصادی منطقه‌ای، اتحادیه اروپا و اروپای واحد، بیشتر ویژگی و نشانه اروپای «متحد اقتصادی و پولی» را دارد، تا سیاسی. همچنین اشتراک و روابط «فرهنگی» را مد نظر دارد تا نظامی و سیاسی را آن هم براساس تهدید. اکنون نیز بحث «گروه هشت» طرح آقای اربکان و یا «بازار مشترک اسلامی» فراتر از روابط ایران و اعراب، بنگلادش و مالزی را که در منطقه خاورمیانه هم نیستند، علاقمند و خواهان چنین روابطی کرده است. اسرائیلی‌ها بیش از پیمان‌های سیاسی و یا نظامی از پیمانهای اقتصادی کشورهای اسلامی و روابط «فرهنگی-اقتصادی» آنها وحشت دارند و آن را تهدیدی برای خود می‌دانند. صهیونیست‌ها می‌خواهند سطح قدرت اقتصادی کشورهای اسلامی در همین حد مصرفی کنونی باقی بماند. روابط استراتژیکی ما جدا از تهدیدات مقطعی و یا شرایطی که خطرهای موجود، ایجاد کرده است باید شکل بگیرد اگرچه شناخت موقعیت کنونی مؤثر و لازم است. ما با شناخت زمان و جهان بدون «قطب» باید طراحی قطب واحد اسلامی را مطرح کنیم، قطبی که با دوازوی اصلی «فرهنگ و اقتصاد» می‌تواند بهترین محورهای ایجاد روابط و تشکیل اتحادیه، جبهه و یا پیمانهای منطقه و فرامنطقه‌ای باشد. به نظرم نگاه ما برای روابط کنونی اگر می‌خواهیم موفق شویم- اگرچه باید مواظب مسائل سیاسی و نظامی باشیم- باید روی دو مفهوم «فرهنگ» و «اقتصاد» معطوف و سرمایه‌گذاری شود. در عین حال داشتن چنین دیدگاهی مانع روابط کوتاه مدت و داشتن قراردادهای مشترک در باره همکاری برای مقابله با تهدیدات مقطعی نیست.

دکتر احمدی: بنده فکر می‌کردم چون موضوع بحث ما بیشتر روابط ایران و عرب است چقدر بهتر بود که شرکت کنندگانی عرب نیز در جمع خود داشتیم چون نگرانی بنده این است

که ما یک طرفه برویم، یا تعصبانه و با ارزشی ناسیونالیستی به قضیه نگاه کنیم و نتوانیم مشکلات را پیدا کنیم، بنابراین قابل پرسش است که این یک نگاه تاریخی است یا موضوع موانع است؟

مهتدی: صحبتی که آقای علیزاده کردند مسئله زمینه تاریخی و نگاه به موانعی بود که وجود داشته و دارد در همین زمینه آقای قاسم زاده هم صحبت فرمودند.

احمدی: وقتی ما می‌گوییم جهان عرب باید توجه داشته باشیم که این جهان، واحدی یکپارچه نیست، گرچه روشنفکران عرب سعی دارند کشورهای عربی را یکپارچه معرفی نمایند و شکلی به آن دهند که منسجم باشد و حتی بحث از سیستم منطقه‌ای و یا سیستم فرعی بین‌المللی در جهان عرب می‌کنند. به دلیل همین عدم یکپارچگی ما نمی‌توانیم به طور یکپارچه از رابطه بین ایران و عرب صحبت کنیم. همان طور که آنجا یکپارچه نیست و قطبهای مختلف به دلایل مختلف باهم مسئله داشتند، روابط ایران و عرب هم یکپارچه نبوده است. یعنی به این گونه که ایران یک طرف و اعراب طرف دیگر قرار داشته‌اند. در طول تاریخ قرن بیستم روابط ایران و اعراب چندگانه بوده است. در یک دوره خاص ما با گروهی از اعراب دوست بودیم و رابطه داشتیم در حالی که در همان زمان با بعضی دیگر از اعراب مشکل داشتیم. بنابراین برای درک روابط ایران باید این کل را به اجزاء کوچکتر تبدیل کنیم تا پی ببریم روابط ایران و اعراب چگونه بوده است.

یک واقعیت هم این است که جهان عرب یا کشورهای عربی پدیده‌های تازه‌ای هستند که بعد از جنگ جهانی اول تشکیل شده‌اند. بنابراین روابط ما متعلق به قرن بیستم و محصول دوران معاصر است. روابط ایران و اعراب یکپارچه نبوده و ما با همه اعراب مواجه نبودیم. اگر به اوج اختلافات ایران و اعراب در دوره ناصر توجه کنیم، ایران با یک جبهه متحد عرب مواجه نبوده است. این مسئله علل مختلف دارد و یکی از علل آن ممکن است ماهیت نظام بین‌المللی باشد. علت دیگر مسائل منطقه‌ای و رقابتهای منطقه‌ای بوده است. به هر حال به این علل ما

در دنیای عرب با بعضی رابطه دوستانه داشتیم و بعضی‌ها رابطه مان تیره و مخاطره آمیز بوده است. ما از آغاز تشکیل دنیای عرب و شکل‌گیری کشورهای عربی تقریباً مسئله چندان‌سی با کشورهای عربی نداشتیم مگر تا زمانی که انقلاب مصر یا کودتای عبدالناصر رخ داد. تنها مورد اختلافاتمان با عراق بر سر قضیهٔ اردن رود یا شط العرب بود که بر سر آن هم در سال ۱۳۱۶ در زمان رضا شاه قرار دادی منعقد شد.

با کودتای ناصر روابط ما از دههٔ ۵۰ با دنیای عرب و یا با بعضی از اعراب مسئله دار می‌شود. دلیل آن تأثیر تحولات در سطح بین‌المللی است. یعنی عوامل بین‌المللی وجود دارند که باعث تیرگی و یا نزدیکی ایران و اعراب می‌شوند. در جنگ سردی که در دوران پس از جنگ شروع شده بود آمریکا و شوروی قطب‌بندی ایجاد کردند و این قطب‌بندی به خاورمیانه کشیده شد و به یک عامل اساسی در تغییر روابط ایران و بعضی از کشورهای عرب تبدیل شد. به طور مثال پیمان بغداد، تحولی بود که بیشتر از توزیع قدرت در سطح نظام بین‌المللی ناشی می‌شد به خاطر مهار کمونیسم بین کشورهای منطقه یعنی عراق، ترکیه از یک طرف و ایران و تا حدی پاکستان از طرف دیگر منعقد شد. وقتی این پیمان بسته شد جبهه‌گیری در خاورمیانه شروع شد. بنابراین بحث ایران و عرب نبود بلکه جبهه‌ای به طرفداری از غرب در برابر جبههٔ دیگری که بلوک شرق نامیده شد ایجاد گردید. پیمان بغداد نقطه عطف مهمی بود. به محض اینکه پیمان تشکیل شد جمال عبدالناصر در برابر آن موضع گرفت. این موضع در برابر ایران نبود بلکه در برابر عراق و به عبارتی در برابر دوستان عرب خودش بود. اما ایران نیز خواه ناخواه وارد عرصهٔ تضاد با مصر شد در حالی که قبل از آن تضادی وجود نداشت و حتی در زمان دکتر مصدق رابطهٔ با ایران دوستانه بود. علمای ایران نظیر آیت‌الله کاشانی به مصر، فلسطین و اردن سفر می‌کردند و مصدق در راه بازگشت از شورای امنیت وارد مصر می‌شود و مورد استقبال گسترده‌ای قرار می‌گیرد. بنابراین ما چیزی بنام تیرگی دائمی روابط ایران و عرب نداریم.

اما یک عنصر بین‌المللی که وارد می‌شود اولین تضاد آغاز وجهه‌ای تحت عنوان جبههٔ مترقی عرب ایجاد می‌شود. به نحوی که مصر در یک سو قرار گرفت و در برابرش

محافظه کاران عرب در سوی دیگر. آغاز جنگ سرد باعث شد تا ایران به منطقه کشیده شود. پس از آن این مسئله همچنان ادامه پیدا کرد. ورود عنصر اسرائیل در روابط با ایران در اواخر دهه ۵۰ یک عامل تیرگی دیگر به وجود آورد. اما عامل تیرگی اصلی به نظر من همین ماهیت نظام بین المللی بود. یعنی چون قطب بندی شده بود ایران در قطب بلوک غرب قرار داشت و با محافظه کاران عرب دوست بود. کسانی مثل نوری سعید در عراق، ملک حسین در اردن، دولت مارونی یعنی رؤسای جمهور لبنان حتی عربستان سعودی از دوستان ایران بودند. در این قطب بندی ایران در جبهه محافظه کاران قرار داشت و عبدالناصر در جبهه رادیکال. بعد از کودتای ۱۹۵۸ عراق، اختلافات با ایران برسر اروندرود شروع می شود.

مهددی: شما مسئله اصلی را مسائل بین المللی می دانید.

احمدی: بلی. در این دوران ایران در جبهه بلوک غرب قرار دارد. در این جنگ سرد عربی، ایران طرفدار جبهه محافظه کار بود: در کنفرانس بغداد ایران طرفدار محافظه کاران عرب است، در بحران ۱۹۵۸ اردن، طرفداران ناصر می خواهند ملک حسین را سرنگون کنند، ولی ایران طرفدار ملک حسین است. این یک عامل دلگیری مصر و عبدالناصر از ایران بود. بلافاصله در بحران ۱۹۵۸ لبنان وقتی ناسیونالیست های عرب به دولت فشار می آورند تا به جمهوری متحده عربی مصر و سوریه بپیوندند، ایران از کمیال شمعون حمایت می کند. پیمان بغداد، حمایت از ملک حسین و حمایت از مارونی ها در لبنان، تیرگی روابط ایران و مصر را بیشتر می کند. بنابراین تیرگی روابط ایران و مصر گسترش پیدا می کند و به تیرگی روابط ایران و اعراب تبدیل می شود. دلیل آن این است که در جهان عرب دو قطب وجود دارد، یک قطب مصر است با طرفداران آن و یک قطب محافظه کاران عرب. اندکی پس از آن در یمن و عراق کودتا می شود و ناسیونالیست ها روی کار می آیند. به خاطر تیرگی روابط ایران و مصر روابط سایر ناسیونالیست های عرب نیز با ایران تیره می شود.

بنابراین تیرگی روابط ایران و اعراب رادیکال ناشی از جنگ سرد بود. مثلاً ناصر در یکی

از سخنرانی های خودش از امت عربی متحد از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس سخن می گوید. وقتی اولین صحبت را کرد همه اعراب شیفته ناسیونالیسم، استدلال کردند که این خلیج عربی بوده است. این عنصر سیاسی ناشی از نظام بین المللی به شکل گیری مسائل تاریخی کمک می کند و این تضاد را به وجود می آورد. اولین اختلافات ایران و عراق هم بعد از سقوط دولت نوری سعید برسر همین قضیه روی داد. عبدالکریم قاسم می گوید این آبراه (اروند رود) شط العرب است و ایرانیها حق ندارند در آن کشتی رانی کنند. وی ادعا می کند قرارداد ۱۹۳۷ یا ۱۳۱۶ از اعتبار ساقط است. این خود باعث شروع تیرگی روابط ایران و عراق می شود اما به دلیل دلگیری قاسم از ناصر وی ناچار شد از این قضیه دست بکشد و عقب نشینی کند. بعد از آن با گسترش جنبش ناسیونالیستی عرب چه به شکل بعثی آن و چه به شکل ناصریستی اش، اعراب با ایران مسئله پیدا می کنند.

در جنگ شش روزه یک رشته تحولات جدیدی در منطقه خاور میانه رخ می دهد و ایران احساس می کند باید در سیاستهای خود در برابر کشورهای عربی و حداقل یک جبهه از این کشورها یعنی مصر به خاطر منافع ملی خودش تغییراتی ایجاد کند. اعلام بریتانیا مبنی بر خروج از خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ به عنوان یک عامل ژئوپولیتیکی باعث تشدید اختلافات برسر بحرین و جزایر سه گانه می شود. بنابراین تصمیم گیرندگان سیاست خارجی ایران در سال ۱۹۶۸ تصمیم می گیرند از آن به بعد از تضادهای ایران و مصر کاسته شود. در زمان خود عبدالناصر ایران برای پیشبرد سیاستهای خود تجاوز اسرائیل را محکوم می کند، و در جنگ شش روزه خواستار احقاق حقوق اعراب فلسطینی می شود، آتش زدن مسجد الاقصی را بشدت محکوم می کند. این عوامل باعث می شود که به تدریج رابطه ایران و مصر متعادل شود. جنگ ۱۹۶۷ در ماهیت ناصر هم تغییر ایجاد کرد. به عبارتی ناصر ۱۹۶۷، ناصر قبلی نبود و تا حد زیادی میانه رو شده بود. او احساس کرد تیرگی روابط ایران و مصر زیاد فایده بخش نیست. در حالیکه از ۱۹۶۸ به بعد شاهد بهبود روابط ایران و مصر هستیم، شاهد تیرگی روابط ایران و اعراب حوزه خلیج فارس نیز می باشیم. هرچند کشورهای مثل لیبی و دیگران هستند که با ایران مسئله دارند اما وقتی ناصر فوت می کند روابط ایران و مصر تقریباً به حالت نیمه

عادی در آمده و آن تضادها به پایان رسیده است.

مهدتی: سیاست سادات قضیه را تشدید می کند چون بین سادات و شاه در کنفرانس اسلامی رابطه دوستی برقرار شده بود و وقتی سادات جانشین ناصر می شود، خواه ناخواه این رابطه دوستی افزایش پیدا می کند. بعد هم سادات به سمت غرب می رود و آنها به دو متحد تبدیل می شوند. در واقع اختلافات ایران و عرب از آنجا به منطقه خلیج فارس منتقل می شود. وقتی مسئله جزایر به اوج خودش می رسد عربها، ایران را محکوم می کنند، اما این محکومیت مصنوعی است برای همین است که می گوئیم ما جهان عرب یکپارچه نداریم. مشاهده می کنیم مصر، اردن و لبنان با ترمش با ایران برخورد می کنند. شمال افریقا بجز الجزایر و لیبی جدی برخورد نمی کنند. عربستان و کویت جدی برخورد نمی کنند. تنها لیبی و عراق و یک مقدار الجزایر و سوریه به محکوم کردن ایران می پردازند. بنابراین در برابر این قضیه جهان عرب یکپارچه نیست. به همین دلیل ایران توانست با یک جبهه رابطه دوستی داشته باشد و با جبهه دیگر تضاد. انقلاب اسلامی نقطه عطفی در روابط ایران و عرب محسوب می شود. یعنی برای اولین بار آن مفهوم کلیت عربی در برابر ایران شکل می گیرد. آن هم به خاطر ماهیت انقلاب و نگرانی که اعراب از نفوذ اسلام گرایی داشتند. بنابراین در اینجا است که تمام منطقه خلیج فارس به اضافه مصر و شمال افریقا و محافظه کاران عرب به استثنای لیبی و سوریه و تا حدودی یمن در مقابل ما قرار می گیرند. روابط ایران و عرب از این مرحله به بعد تحت الشعاع انقلاب اسلامی قرار می گیرد. به نظر من مسئله جنگ، شورای همکاری خلیج فارس و جزایر کلاً تحت تأثیر این مسئله قرار دارد.

اگر روابط ایران و عرب به طور تاریخی در نظر گرفته شود مشاهده می شود که بعد از جنگ جهانی دوم و شکل گیری کشورهای عربی این روابط تا دهه ۵۰ که جنگ سرد عربی، شروع می شود حسنه است. چون ایران در نظام بین المللی طرفدار بلوک غرب است خواه ناخواه وارد این عرصه جنگ سرد می شود و از محافظه کاران عرب در برابر نیروهای تندرو یا انقلابی عرب حمایت می کند. تضاد ایران و مصر و همچنین ایران و همه

ناسیونالیستهای عرب برسر این جبهه گیری شروع می شود. تا جنگ ۱۹۶۷ روابط ایران با ناسیونالیستهای عرب تیره است ولی پس از آن کم کم روبه تعدیل می رود. با انقلاب اسلامی تضاد روابط ایران و عرب تا فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد تشدید می شود.

روحیه انقلابی ایران در اواخر دهه ۸۰ تعدیل شد و در اوایل دهه ۹۰، به خصوص با پایان جنگ ایران و عراق و جنگ عراق و کویت یک مرحله ای دیگر شروع می شود که در آن بهبود روابط ایران و عرب را شاهد هستیم.

قاسم زاده: به نظر بنده انقلاب اسلامی ایران مانع روابط ایران و اعراب نبوده، بلکه نحوه برخورد و نحوه ارتباطاتی که دولتهای عربی با قضیه انقلاب اسلامی پیدا کردند فشارهای ناشی از نظام بین المللی و یا دولتهای عربی وابسته به شرق و یا غرب، مانع ایجاد روابط گردید. به عبارت دیگر انقلاب اسلامی مانع روابط نبود بلکه چیزی که مانع بود وجود دولتهای عربی در نظام دو قطبی بود، زیرا در آن نظام بین المللی دو قطبی به هر حال حالتی مقابله جویانه با جمهوری اسلامی وجود داشت. مقابله آمریکا و شوروی بود و شوروی همان موضع را داشت که توده ای ها در ایران مطرح می کردند و با آن سخن معروف خروشچف که آن سیب رسیده و یا گندیده می افتد به دامن ما، آنها ایران ضعیف را می خواستند و دیدیم که توده ایها یک اصل را دنبال می کردند و آن «کودتا» بود.

بنابراین چه آن دولتهایی که مشی سوسیالیستی داشتند و چه آنهایی که طرف اردوگاه غرب بودند با مواضع انقلاب راه نمی آمدند. این موضع با آن موضعی که خود انقلاب اسلامی را مانع ارتباط بدانیم متفاوت است. ما نمی توانیم انقلاب اسلامی را به عنوان یک مانع نگاه کنیم. نه مسکو و نه واشنگتن خواهان بقاء و ادامه جمهوری اسلامی ایران نبودند، بنابراین دولتهای عربی وابسته به آنها نیز همین نگاه و مشی را دنبال روی می کردند.

احمدی: به نظر من باید خارج از تعصبات به قضایا نگاه کنیم. بحث این نیست که انقلاب پدیده ای منفی است. انقلاب فرانسه، چین و روسیه نیز وقتی به وقوع پیوست رابطه این

محیط را با منطقه به هم زد. انقلاب یعنی یک تحول عمیق در سطح اجتماعی و خواه ناخواه این تأثیر خودش را بر محیط هم می گذارد. بنابراین تأثیر انقلاب بر محیط گذاشته شد. وقتی ما از روابط ایران و اعراب سخن می گوئیم منظور رابطه دولت با دولت است و نه دولت با مردم. وقتی می گوئیم ایران و عراق رابطه دولت با دولت مطرح است. دولت ایران یک دولت انقلابی بود و توقعاتی که ما داشتیم انقلابی بود. بنابراین انقلاب اسلامی محور تمام ارزشها شد و محیط ما محیطی وابسته یا ستمگر و مزدور فلمداد شد. شما نگرش مطبوعات ایران را در رابطه با اعراب نگاه کنید. اعراب ارتجاعی نظیر ملک حسین، ملک فهد، ملک حسن همه را در مطبوعات خودمان محکوم می کنیم و چون اینها انقلابی و اسلامی نبودند این نوع موضع گیری بر روابط ایران و اعراب تأثیر گذاشت. اگر ما از آن طرف به عنوان یک عرب به قضایا نگاه کنیم می بینیم که می گویند ایرانیها می خواستند الگوی خودشان را به ما تحمیل کنند. پس نفس انقلاب یعنی ایجاد تغییر در سیاست خارجی و این قاعدتاً در روابط ایران و عرب تأثیر گذاشت. این به معنی آن نیست که انقلاب بد است یا خوب.

قاسم زاده: بنده بحث هدی یا خوبی انقلاب را نکردم، اینکه شما می فرمائید انقلاب یک تغییر است همه قبول دارند. انقلاب اسلامی به اعتقاد ما در تغییر نظام دو قطبی نقش اساسی داشت. خوب چنین انقلاب عظیمی بدون شک توازن اساسی بین دو قطب شرق و غرب در منطقه را به هم می زند و مانع آن توازن است. اما در عین حال این انقلاب مانع ارتباط نیست توازن را به هم زده است. آیا پذیرش این توازن در ماهیت دولتهایی که در اثر آن شکل گرفتند قابل قبول می توانست باشد. بدون شک دولتی که بقای خودش را براساس یک توازن شرقی و غربی شکل داده با انقلابی که آمده یک توازن جدید نه شرقی و نه غربی را مطرح می کند، نمی تواند همراه باشد.

این امر دو نگاه را پیش می آورد. بنابراین ما نمی توانیم بگوئیم ماهیت انقلاب اسلامی مانع ارتباط است. آن چیزی که مانع هست این است که این توازن به هم خورده و دولتهایی که براساس توازن در دنیای شرقی و غربی شکل گرفته اند نمی توانند توازن جدید را قبول کنند.

به قول معروف آن زمان با به وجود آمدن انقلاب یک زلزله اتفاق افتاده که تنها برای اسرائیل نیست بلکه این زلزله آن توازن قبلی را به هم زده است. بر همین اساس باید نگاه عمیقتری به این مسئله داشته باشیم. یعنی تغییراتی که بعد از پیروزی انقلاب در مجموع در آن روابط قبلی ایجاد گردید باعث شد دولتهایی که غرب گرا و شرق گرا بودند هریک به نحوی کنش های متفاوت نشان دهند. آنچه که در روزنامه ها نوشته می شد، به نظر بنده نمی تواند ملاک قرار گیرد، آنها بر اساس نگاه روز مره بود. بدون شک وقتی نویسنده روزنامه ی در جنگ عراق با ایران شاه حسین را در کنار صدام حسین در خط مقدم جبهه می بیند یا در تلویزیون می بیند که ملک حسین دارد گلوله توپ به ایران می اندازد نمی تواند بی تفاوت باشد، پس می نویسد شاه حسین خائن. نکته بعدی که بنده اشاره می کنم اینکه در چند جای صحبت آقای دکتر احمدی از نگاه انقلاب اسلامی به عنوان تهدید یاد شد. باید عرض کنم به طور رسمی از موضع انقلاب اسلامی تنها یک تهدید و شعار براندازی اعلام گردید و آن هم موضع ما علیه اسرائیل بود و ما هنوز هم بر آن موضع و تهدید هستیم. الان موضع مصر و خیلی کشورها با اسرائیل به نسبت مواضع دهه ۶۰ و ۷۰ خیلی تغییر کرده ولی مواضع ما تغییری نکرده است. موضع رسمی جمهوری اسلامی به غیر از اسرائیل درباره هیچ کشوری براندازی نبوده و با همه تفاوت ها خواهان روابط بوده است.

احمدی: ما بحثمان در ارتباط با اسرائیل نبود. در ابتدا نگرشی در مورد جهان عرب داشتیم که تعدیل شده. اکنون آن نگرش انقلابی و تند را با حکومتهایی مثل ملک حسین، عربستان و مراکش نداریم. یعنی دولت ایران برای حفظ منافع خودش می خواهد روابط را گسترش دهد. و آن موضع سرسخت اول را ندارد.

قاسم زاده: اگر بخواهیم در بحث اصلی موضوع را مطرح کنیم باید از دو دید به آن نگاه کنیم. هیچ گاه سیاست پایه ای ایران، براندازی حکومتهای عربی در منطقه نبوده است. چون ما در مورد عراق هم اکنون چنین سیاستی را نداریم. دلایل مختلفی هم داشته لاقابل آن چیز

بنیادی را که مسئولین انقلاب و نظام از اول مطرح کردند همین بوده است ولی ما از آن طرف شاهد موضع رسمی برای براندازی جمهوری اسلامی هستیم یعنی جنگ را برای براندازی نظام اسلامی برپا کردند. و خیلی از دولتهای عربی هم از آن حمایت کردند. نکته اول این مورد بود. نکته دوم این است که در روابط سیاسی به معنای ارتباطات دیپلماتیک در میان کشورها، کشوری که در حال جنگ است بدون شک روابط سیاسی و خارجی آن یک روابط بسته ای خواهد شد. زیرا در هر جنگی به هر حال جبهه هایی درست می شود. در جنگ عراق علیه ما یک جبهه درست شده بود که این جبهه روشن بود به دلیل اینکه اصلاً دریچه نگاه انقلاب اسلامی به جای آنکه از شبه قاره باز شود از خلیج فارس و از نگاه به کشورهای عربی باز شد. ممکن است بیان شما در مورد تعدیل به معنای رقابت دیپلماتیک مورد قبول باشد و آن را مشاهده کنیم، یعنی تندروها و میانه رویها و محافظه کاریها و... در آن فاز ما هم نگاه خاصی داشتیم به لحاظ شرایط جنگ، اما از نظر استراتژیک ما همان سطحی که مطرح کردیم شعار وحدت امت اسلامی بود، شعار انقلاب حضور امت اسلامی با همه حکومتهای متفاوت و با همه تفاوتهایی که داشتند قطع آن نگاه منحنی ناسیونالیسم (پان عربیسم) بود که از نظر تاریخی منطقه را احاطه کرده بود. چه ناسیونالیسم عربی، چه ناسیونالیسم ترک و چه ناسیونالیسم ایرانی و یا فارسی. حتی در تنظیم آموزش و پرورش ما اگر نگاه کنید در کتابهای ما نگاه به زبان عربی و نگاه به مسئله اعراب در زمان رژیم شاه دقیقاً یک نگاه قومی و ناسیونالیستی بود در حالی که این را به خاطر باوری که انقلاب اسلامی داشت شکست، در این کشور زبان انگلیسی زبان دوم بود. درست بعد از انقلاب آموزش و پرورش تصمیم گرفت که زبان عربی زبان دوم باشد. بنابراین، این قضیه یعنی نگاه کردن به بنیان انقلاب همچنان این باور را به وجود می آورد که انقلاب اسلامی نه تنها مانع روابط نشد بلکه تسریع کننده بود. این انقلاب نگاه به جهان و به هم زدن یک توازن شرقی و غربی را که در جهان سیطره انداخته بود در نظر داشت. شما وقتی شعار مستضعفین را در انقلاب مشاهده می کنید این شعار نه عربی است، نه قومی در یک مقطع شعار خاص مسلمانان هم نیست. نگاه جهانی دارد از مسلمانان و غیر مسلمانان از عرب و عجم و غیر آنها.

مبتهدی: در این بحث که شما فرمودید دو نکته است. شاید اگر اشاره کنیم به مسئله گفتمان در اوایل انقلاب که حداقل در یک سال و دو سال اول انقلاب بر صحنه ایران حاکم بود، این گفتمان برای جهان عرب ناشناخته بود و همین جهل آنها به گفتمان ما شاید زمینه‌ای بود برای عدم تفاهم و یا نفهمیدن و شاید بدفهمیدن ما. به اضافه اینکه ما در آن شرایط انبوهی از اظهار نظرها از سوی اشخاص مسئول و غیرمسئول داشته ایم. یعنی چون گفته شده بود که روحانیون در رأس انقلاب هستند و مسئولیت را برعهده دارند سخنان هر شخصیتی روحانی اعم از مسئول و غیرمسئول به نام دولت انقلاب اسلامی ایران نوشته می‌شد و خوب اینها از نظر کشورهای عربی معنا داشت. در حالی که ممکن بود در کشور خود ما این اظهار نظرها پیش پا افتاده تلقی بشود. اما از حق نگذریم براساس دلایلی که شما اشاره کردید و همچنین به خاطر مسائل روابط بین‌المللی و مشکلاتی که خود انقلاب اسلامی برای خیلی از رژیم‌ها ایجاد کرد و ترسی که در خیلی از رژیم‌ها ایجاد کرده بود، برخی از آنها بی‌میل نبودند که انقلاب را نفهمند و این گفتمان صحیح انقلاب را بدهم تفسیر کنند تا بتوانند از آن علیه انقلاب اسلامی سوء استفاده کنند. اما نکته مهم این که هرگز بین ایران و جهان عرب یک ارتباط گسترده‌ای نبوده تا درک مشابه و نزدیکی به هم داشته باشیم. چه در دوره پهلوی و چه قبل از آن در دوره قاجار که آن طرف عثمانی بود و چه بعد از انقلاب و شروع جنگ، هرگز آن مرادفات فکری و فرهنگی و ارتباطات نخبگان نتوانست صورت گیرد. و یا حتی قشرهای مختلف مردم عادی ما نیز چنین چیزی را نداشته‌اند. شاید تنها جایی که عربها و ایرانیها با هم دیدار داشتند در کربلا و نجف بوده است. در مکه چون قبل از انقلاب ایرانیها به شکل یک جزیره می‌رفتند و به همین شکل برمی‌گشتند ارتباطی با حجاج دیگر نداشتند. و احتمالاً نمی‌توان روی آن تکیه کرد، اما این واقعیت دارد آنجا جایی است که همه باهم روبرو می‌شوند. اما در مورد عراق که ایرانیهای زیادی در آنجا زندگی کردند و رفت و آمد داشتند در عتبات، آنچه را که ما شنیده ایم در واقع درک بدی بین دو طرف بوده است. یعنی قبول نداشتن ایرانیها و تحقیر ایرانیها با عنوان کلمه عجم و عجمی. نه تنها این ارتباط آنجا دردی را دوا نکرده، بلکه مشکل را عمیق‌تر هم کرده است. حالا شاید یک زمینه‌های مساعدی وجود داشته باشد. بعد

از همه این موردهایی که گفته شد ممکن است زمینه‌هایی برای ارتباط. بین نخبگان باشد تا یک درکی فراهم بشود.

علیزاده: بنده نسبت به صحبت‌هایی که آقایان کردند چند نکته دارم. در بحث موانع یا مشکلات روابط، شاید این اصطلاحات دقیق نباشد یعنی یک جاهایی باید، گفت مانع، یک جایی دیگر باید گفت محرک تا بتواند بار مطالب را به عنوان یک گفت و شنود مؤثر برساند. بدون شک و تردید ظهور انقلاب اسلامی در ایران عامل مؤثری در ارتباط این دو پدیده باهم بوده است. اما این که تأثیر چگونه بوده است بعداً به آن می‌پردازیم. ولی ما نمی‌توانیم منکر بشویم که قطعاً مهمترین عامل، تأثیر انقلاب اسلامی بوده است. حالا چه تأثیراتی به طور مستقیم و غیرمستقیم و یا تحریک مسائلی که در گذشته بود، یا چیزهای جدیدی به وجود آورد. نکته ای که در بحث می‌خواهم عرض کنم یک مقدار ناظر است بر آن چهار دسته و موردی که آقای دکتر احمدی اشاره کردند.

گمان من این است که چهار دسته‌ای که در یک سیر تاریخی به آنها اشاره شد، عوامل مؤثری بوده‌اند اما آنچه که در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی می‌توان اشاره کرد و به خصوص روی آن تجزیه و تحلیل نمود تا بتوان به یک راه حل رسید، به عقیده من عنصر تاریخی و داخلی نیست، و حتی عنصر مذهبی هم نیست. بلکه فکر می‌کنم عنصر بین‌المللی است که عامل مؤثر و تعیین‌کننده‌ای بر روابط بوده است. اگر مروری کنیم بر گذشته و اینکه این روابط چگونه بوده است و اکنون در چه شرایطی هستیم و اگر درست باشد که ماهم اکنون روابط مناسب و قابل قبولی با اعراب داریم و آن چیزهایی که در گذشته و بویژه دهه قبل مطرح می‌شد، الان شنیده نمی‌شود، به هر حال در آن جو حاکم، روی هر مطلب جنجالی به پا می‌شد، اما امروز مشاهده می‌کنیم یک عامل مقاومتی در برابر فشارهای بین‌المللی ایجاد شده که اجازه می‌دهد تا چنین حرکت همگرایی را بین طرفین به وجود آورد. نظر بنده این است که امریکاییها و لابی صهیونیستی مهم‌ترین عامل بوده و هستند که در جهت تخریب روابط ایران و جهان عرب در دنیای معاصر عمل کرده‌اند و کاملاً در دوره‌هایی هم موفق بوده‌اند. ضمن اینکه عامل و عنصر بین‌المللی فشار هم، که همواره برای منزوی کردن ایران تلاش کرده، نقش مهمی در بروز انگیزه مشابهی در ایران برای

همکاری و شکستن حلقه های محاصره داشته است. دیگر اینکه من مشکل را سیاسی می دانم و نه فرهنگی. وقتی در مورد ایران و جهان عرب بحث می کنیم از دولتها بحث می کنیم و نه بحث افکار عمومی که در آن شکل بلوکی که شما مطرح کردید مطرح است. طبعاً در بحث افکار عمومی بحث تبلیغات، و ارتباط و پیوند ملتها نیز مطرح می شود. اما در بحث هایی که در مورد ارتباط جهان عرب با ایران داشتیم منظور بحث با دولتها یا محورها یا مجموعه ای از کشورهاست. بنابراین دقیقاً، بحث سیاسی است. و راه حل هم از مجرای فرهنگی یافته نمی شود و به عقیده من اول ما باید مشکلات سیاسی مان را با سعودی، مصر، عراق، بحرین و کویت حل کنیم. در این راه و سمت گیری گفتگوی فرهنگی اولویت ندارد چرا که، تصمیم های کلان سیاسی با توجه به نکته ی عرض کردم اثر می گذارد بخصوص آن محرکهای خارجی که منافع و مصالح آنها ایجاب می کند که بین ایران و این کشورها اختلاف باشد. نکته بعدی اینکه به طور کلی نوع روابطی که ایران و جهان عرب با هم دارند، از تعریفی که هر کدام از دیگری می کنند یعنی هر طرف دیگری را چگونه می بیند و معنی می کند قابل بررسی است و در اینجا است که بخصوص به بحث تبلیغات و افکار عمومی که آقای دکتر قاسم زاده به آن اشاره فرمودند می رسیم. عصر تبلیغات، در تعریفی که از جمهوری اسلامی ایران در جهان عرب شد، و حتی در تعریفی که از عربها نزد ما شد نقش اساسی بازی کرد. به هر حال ما هم یک سیستم تبلیغاتی خاص خودمان را داشتیم. شما مشاهده کنید که چگونه افکار عمومی ملتهای اسلامی و بخصوص جریانهای اسلامی را تعریف می کردیم. آنها به نوعی تبلیغاتی را دامن می زدند و ما هم به نوعی دیگر به مقابله با آن می پرداختیم، البته با عنایت به اینکه ابزار تبلیغاتی آنها قابل مقایسه با ابزار تبلیغاتی ما نبود، نوع تعریف هریک از دیگری عامل اساسی و تعیین کننده بود. یعنی تلقی که از انقلاب اسلامی پس از پیروزی آن نزد کشورهای عربی می شد با تلقی که الان صورت می پذیرد، یکسان نیست. این یک واقعیت است. بنده نمی خواهم بحث کنم که آیا ما خود را تعدیل کردیم و یا آنها خود را. اصلاً نمی خواهم وارد این بحث بشوم. اما مهم این است که جهان عرب تعریفش از ما این است که ما ضمن اینکه شعار ضد استکباری می دهیم، ضد امریکا، ضد شوروی بودیم و تمام این شعارهایمان را در همه ابعاد گسرده آن به کار برده ایم، شعار نه شرقی و غربی و ضدارتجاع داشتیم. درست به موازات شعار ضد

استکبار ما همیشه شعار ضد کشورهای نامشروع، وابسته مزدور و امریکایی نیز داشتیم و اینها چیزی بود که فرهنگ سیاسی انقلاب عرضه کرد. و ما هم در ادبیات سیاسی مان در داخل بکار گرفتیم. در عین حال دیگران را به این شکل آشنا کردیم. حالا ممکن است گفته شود که اینجا جمع بندی به عنوان جمع بندی نظام و یا کیان دولت وجود نداشته است. کسانی اظهار نظر می کردند و دیگران همه را به حساب انقلاب گذاشتند. این حرف ممکن است صحیح باشد ضمن اینکه در آن موقع چندان اصرار هم نداشتیم که بگوئیم اینها جمع بندی انقلاب نیست و آنها سخنگویان انقلاب نیستند. بنده یک شاهد بزرگ دارم، که از آن شاهد بالاتر نداریم و آن برگزاری اجلاس سران کنفرانس اسلامی در تهران است.

اگر پوسته این اجلاس را کنار بزنیم و به عمق آن بپردازیم به نکات مهمی می رسیم. در این اجلاس ما چه کردیم؟ ما در این اجلاس همه این کشورهای عربی و رؤسای آنها را عملاً و در عالی ترین سطوح به رسمیت شناختیم، نه فقط از حضور رؤسا و پادشاهان و سران کشورهای مختلف استقبال کردیم بلکه به شدت تلاش کردیم که همگی در عالی ترین سطح شرکت کنند. همانها که در گذشته نسبت به آنها خطائی داشتیم و البته هنوز هم داریم ولی این بار این ملاحظات باعث این نمی شد که از آنها جهت شرکت در اجلاس تهران دعوت نکنیم. و البته این تصمیم، تصمیم کلان نظام در عالی ترین سطوح خود بود و به دید وزارت خارجه یا قوه مجریه یا مجلس و... بر نمی گشت. شما در نظر داشته باشید که مقام معظم رهبری در این اجلاس شخصاً شرکت کرده و سخنرانی مهم و پر محتوایی نیز در کنار سخنرانی رئیس جمهور که رئیس اجلاس بودند، ایراد فرمودند.

البته بحث در مورد علل و عوامل این امر بسیار است. ما ضرورتهایی داشتیم ضمن اینکه بزرگترین هجوم سیاسی خود را بر ضد سیاست و استراتژی امریکا در منطقه صورت دادیم و در این هجوم نیز با درصد بالایی پیروز شدیم. از آن به بعد است که تصمیماتی مثل «داماتو» و امثال آن رنگ می بازد و دیگر کشورها با اعتماد به نفس بیشتری با ما کار می کنند. ما در واقع در این اجلاس محیط پیرامون خودمان را مورد شناسایی قرار دادیم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی مهم ترین قضاوتی که نسبت به ما می شد این بود که ما محیط پیرامون خود را به رسمیت

نمی‌شناسیم و قبول نداریم و در جهت براندازی آن کار می‌کنیم. البته ما در گذشته گرچه ملاحظاتی نسبت به برخی از این کشورها داشتیم و هنوز هم داریم اما اینکه دنبال براندازی بودیم هیچگاه صحت نداشت و اساساً تغییر و تحولات در کشورها را بدور از آنچه که در متن جامعه رخ می‌دهد، نمی‌دانیم. ما با یک انقلاب جمهوری اسلامی را به وجود آوردیم و رژیمی کودتایی نبودیم که دنبال رژیم‌های کودتایی باشیم. ضمن اینکه بسیاری از این کشورها در طول سالیان پس از انقلاب، در حق ما ظلم‌های زیادی کردند که بزرگترین آن در جریان جنگ تحمیلی عراق، علیه ایران بود. نقشی که این کشورها در آن داشتند و طبعاً ما نیز در مقابل چنین جبهه‌بندی تعصب‌آمیز وسیعی که بر علیه ما وجود داشت، سخن می‌گفتیم و به هر حال این حرفها گوش‌های شنوای کمی در میان افکار عمومی منطقه نداشت و طبعاً این کشورها را نگران می‌کرد. اجلاس تهران در واقع پیامی بزرگ به همه کشورها و بویژه کشورهای منطقه، بود و این بزرگترین دلیل در صحت سیاست راهبردی ما در تشنج‌زدایی با محیط پیرامونی مان بود. اجلاس تهران در واقع آزمایش بزرگی بود که در آن نمره قبولی بالایی گرفتیم.

البته اگر نخواهیم امور را ریشه‌یابی کنیم، مطالب مهم دیگری هم هست که نباید از نظر دور داشته باشیم. امتحان بزرگتر ما در رفتاری بود که در جریان اشغال کویت توسط عراق از خود نشان دادیم. برخورد مسئولانه، حکیمانه مقامات جمهوری اسلامی ایران با پدیده اشغال کویت و خطری که بقیه کشورهای منطقه را تهدید می‌کرد، به این کشورها اثبات نمود که مقوله خطر ایران، کاملاً دروغین و کاذب است و دیگر اینکه ایران علی‌رغم ظلمی که به او در جریان جنگ تحمیلی از سوی عراق و این کشورها شد، به دنبال انتقام جویی نیست چرا که اگر ایران به دنبال این انتقام جویی بود، هم اکنون بهترین زمان برای بازگیری ایران بود، چیزی که جمهوری اسلامی ایران حاضر به انجام آن نشد. به نظر اینجانب این مسائل در فراهم کردن یک مناسبات طبیعی بدور از فشارهای خارجی قطعاً اثر داشته است. در خصوص خطر اسرائیل من نیز با صحبت‌های شما موافقم. در بحث خطر اسرائیل منظور این نیست که اسرائیل برای کشورهای عربی خطر محسوب شده و در پی براندازی آنهاست بنابراین آنها از ترس و نگرانی به ایران پناه می‌آورند. منظور این نیست بلکه منظور این است که اولاً سیاست توسعه طلبانه و زیاده‌خواهی

صهیونیستی در پی حاکمیت سیاسی - اقتصادی - امنیتی بر کل منطقه و این کشورهاست که با منافع و مصالح ملی این کشورها تناقض دارد و بعدها هم ممکن است به سیاست براندازی برسد. و ثانیاً این کشورهای عرب به صراحت می گویند ما هر آنچه که توانستیم در جهت صلح به امریکاییها خدمت کردیم، کاری که امریکاییها می کنند هم ضربه به صلح است و هم امنیت منطقه و هم آرامش را به هم می زند و هم اینکه رژیم ها را در معرض سقوط قرار می دهد. به همین خاطر صداقت امریکا را در رفتار با دوستانش زیر سؤال بردند. نتیجه این است که دیگر حاضر نیستند با این سمفونی امریکایی همراهی کنند و در نتیجه در مقابل چیزی که امریکا می گوید مقاومت‌هایی شکل می گیرد. آنها با شک و تردید حساب و کتابهای جدیدی را نسبت به سیاست امریکا می کنند. بویژه که می بینند علی‌رغم بیشترین همکاریها از سوی این کشورها، در رابطه با سیاست امریکا در منطقه چه در بعد رفتار با ایران و چه در صلح با اسرائیل غاصب و... باز امریکا به شکل فوق‌العاده‌ای همچنان اسرائیل را بر اعراب و منافع و مصالح آنها ترجیح می دهد و در جهت تحقق، اجرا و بازاریابی سیاست اسرائیل حرکت می کند. این امر باعث شده است که میل به تشریک مساعی منطقه‌ای ایجاد شود و همگرایی منطقه‌ای تقویت شود. این مهم قطعاً با تحولات بین‌المللی ارتباط دارد یعنی دوره‌ای که ضعیف شدن قدرت امریکا به عنوان قطب واحد جهانی را مشاهده می کنیم، امری که شرایط را برای کشورها برای رفتار مستقل‌تر مساعدتر می کند و این کمک می کند که این کشورها یک مقدار به خود بیایند و تأثیر این قضیه آن است که این کشورها آزادتر عمل نمایند. البته بحث خطر عراق بحث کمی نیست و قطعاً خطر عراق در حوزه خلیج فارس و به طور کلی منطقه عربی، خیلی به وضوح امور و سیاست تشنج‌زدایی کمک کرده، و بحث رابطه ما با مصر و سعودی به عنوان دو کلید اساسی برای تغییر ذهنیت‌ها در جهان عرب عمیقاً به بحث‌هایی که شد ربط دارد. قطعاً بهبود رابطه با این کشورها و برخی دیگر، در کل منطقه تأثیرات مثبت خود را داشته است.

قاسم زاده: در مورد شعارهایی که می دادیم اگر برگردیم به مقطعی از تاریخ، نمی‌توانیم با ویژگی‌ها و تحولاتی که اکنون رخ می‌دهد آن را ارزیابی کنیم. هر شعاری را باید در ظرفیت زمانی

و مکانی خود نقد و ارزیابی کرد. هشت سال دوره کمی نیست. نزدیک به یک دهه درگیر جنگ بودیم اما هیچ وقت جنگ اعراب و ایران را به کار نبردیم و بلکه گفتیم جنگ ما با رژیم عراق است. در حالی که امریکا و اسرائیل و مجموعه کشورهای عربی نگرش این گونه داشتند. تعبیر آنها چنین بود که جنگ بین ایران و اعراب است. حتی اغلب روشنفکران کشورهای عربی در همین دام افتادند و از «جبهه غربی عربی» در برابر ایران و جنگ عرب و عجم یاد کردند و نوشتند!! اما شما حداقل در روزنامه های رسمی و صدا و سیمای جمهوری اسلامی که ارگان رسمی تبیینی جمهوری اسلامی است، حتی یک بار چنین تحلیل و شعاردهی افراطی و قومیت پرستی را نمی بینید. در همان مقطع شبیه همین شعارها در براندازی حکومتها را در مطبوعات لیبی مشاهده می کنید، در مطبوعات سوریه و سودان و حتی در مطبوعات نیروهایی از روشنفکران عرب در خارج از منطقه عربی نیز طرح این شعارها را مشاهده می کنید.

مورد دیگر اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی نشان می دهد که خواهان روابط در سطح دولتها می باشد و نمادی نشان نمی دهد که انقلاب اسلامی مانع رابطه است. بخش بعدی شرایط کنونی و بازنگری حرکت جهان خارج است. بدون شک عقل سیاسی حکم می کند که شرایط بین المللی و شرایط منطقه ای را ارزیابی مجدد و براساس آن حرکت کنیم. این شرایط نشان می دهد جهان بعد از مسئله جنگ سرد و شکست جهان دو قطبی دنبال یک نظام سیاسی است و در حال شکل گیری پلولاریسم فرهنگی است. آن چیزی که اتحاد اروپا در حال شکل دادن است حرکتی است که در آن پلولاریسم در حال شکل گیری می باشد. این بحث برای سیاستمداران در منطقه مطرح است که اگر اروپایی ها می توانند این کار را بکنند و حتی در امریکای لاتین هم این گونه شکل گیری ها مطرح است چرا این پلولاریسم سیاسی در منطقه به وجود نیاید. در حالی که در مقایسه رابطه میان فرانسه و آلمان و یا آلمان و انگلستان ما در رابطه باهم به عنوان کشورهای اسلامی مشترکات زیادتری داریم. بین ما و کشورهای عربی دین واحد و سیر تاریخی مشترکی وجود دارد و اغلب تهدیدات از بیرون منطقه منافع مجموعه ای ما را تهدید کرده است. بنابراین نگاهها می تواند به طرف پلولاریسم سیاسی تأثیر گذار برگردد و این سیاست درستی است که تحت عنوان تشنج زدایی اتخاذ شده است.

نکته دیگری که می‌تواند در گسترش روابط واقعاً مؤثر باشد این است که باید کماکان تلاش کرد تا نگاه دولتمردان عرب نسبت به خطر صهیونیسم ارتقاء پیدا کند. اما این ارتقاء نمی‌تواند اجباری باشد. از آن طرف دولتهای عربی از اینکه ما موضوع متفاوتی نسبت به آنها در رابطه با اسرائیل داریم، نباید آن را مانع رابطه خودشان بدانند. بنابراین وقتی مانعی در این قضیه وجود ندارد تشنج زدایی می‌تواند انجام بگیرد.

مطلب بعدی که شما اشاره کردید یعنی ناامیدی از سیاست امریکا واقعیت دارد. اما این ناامیدی به نظر من از یک جای خاصی شروع شد و این بود که حداقل در ۵ سال اخیر ابتدا دولتهای عربی این نگاه را داشتند که اتحادی میان مصر و اسرائیل شکل گیرد و با اتحاد این دو توازن جدیدی در منطقه به وجود آید. اما این اتحاد در منطقه شکل عمیق پیدا نکرد و توازنی هم ایجاد نکرد. به همین لحاظ است که کلیه کشورهای منطقه ای دنبال این هستند که توازن جدیدی را درست کنند. این توازن جدید بدون شک باید از مسیر حرکت اقتصادی شروع شود. اگرچه حرکت فرهنگی و سیاسی می‌تواند تشدید کننده و تقویت کننده این توازن باشد، اما اگر حرکت اقتصادی شروع شود می‌توان ارتباطات فرهنگی و سیاسی را تسهیل کرد. همان طور که آقای مهتدی بیان کرد ارتباطات درونی خودمان ضعیف است، ادبیات انقلاب اسلامی به معنای ادبیات اصلی ترجمه نشده تا در اختیار کشورهای عربی قرار بگیرد. و همین طور با ادبیات سیاسی عرب بیش از اینکه مستقیم آشنا شویم از طریق غربی آشنا شده ایم و این مایه تأسف است که اغلب ما زبان انگلیسی و یا فرانسه را بهتر و یا بیشتر از زبان عربی یاد گرفته ایم و می‌دانیم! من معتقدم در این شرایط آنکه رقیب ماست اسرائیل است و در مرحله بعدی دولتهای اروپایی و امریکا.

برای اینکه قدرت اقتصادی شکل گیرد باید بازار ایران به روی مصر باز باشد. بازار مصر برای ایران باز باشد و تبادل دانش اقتصادی و تکنولوژی باهم شکل گیرند. اینها اگر انجام شود بدون شک ما دارای توازنی می‌شویم که وجود آن خطر عمده برای اسرائیل و غرب می‌شود. اعتقاد من این است که بهترین مسیر روابط ما استفاده از مسیر اقتصادی است اما این مسیر اقتصادی نباید تنها به خاطر درآمدهای نفتی موجب سمت گیری ما در جهت مصر و یا عربستان و کشورهای خلیج فارس گردد. بلکه ما با منطقه وسیع تری به عنوان آسیای مرکزی مواجه هستیم، که اگر ما

به صورت یک مجموعه و اتحاد منطقه‌ای در آنجا حرکت نکنیم رقبای حرکت خواهند کرد. شما به سرمایه‌گذاری اسرائیل در تاجیکستان، ترکمنستان و آذربایجان نگاه کنید و مقایسه کنید با سرمایه‌گذاری ما در این مناطق. این مجموعه می‌تواند تأثیرگذار باشد. اگر ما با توجه به آمار موجود به کشورهای منطقه در طول سالهای ۷۶/۷۷ نگاهی بیاندازیم مشاهده می‌کنیم که خیلی تأسف بار است و ما عقب افتاده ایم. کاری که ما باید انجام دهیم این است که از این مسیر حرکت کنیم تا اینکه توجه خود را بیشتر روی تفاوت‌های سیاسی یا موضع‌گیری متفاوت سیاسی چه در صحنه بین‌المللی و چه در منطقه و یا اختلافات فرهنگی و بعضاً ایدئولوژیک متمرکز کنیم. همچنین برای درک وضعیت فعلی می‌توانید به آمار مبادلات اقتصادی ایران و عربستان سعودی مراجعه کنید. در سال ۱۳۷۶، میزان واردات ایران از عربستان سعودی حدود ۵۵ میلیون دلار و صادرات ایران به عربستان سعودی حدود ۳۸ میلیون دلار بوده است. بزرگترین شریک تجاری ایران، امارات متحده عربی می‌باشد، در همان سال واردات ایران از این کشور معادل ۵۶۲ میلیون دلار و صادرات ایران به امارات ۲۸۶ میلیون دلار تخمین زده شده است.

علیزاده: نکته بسیار جالبی را عنوان کردید. قطعاً ما زمینه‌های بسیاری برای کار با این کشورها داریم و درست هم هست. اقتصاد یکی از بهترین راه‌هایی است که اثرات ملموس دارد. و در عین حال ارتباطاتی را با دو جامعه برقرار می‌کند. اما این را باید توجه کرد که با همه این کشورهای مورد اشاره وقتی توانستیم ارتباط اقتصادی برقرار کنیم که مشکل سیاسی فیمابین در حد قابل قبولی حل شده بود. یعنی تا آن مانع سیاسی رفع نشود دروازه‌های اقتصادی و همکاری اقتصادی گشوده نمی‌شود. ما مثالهای زیادی داریم، نمونه‌اش خود سعودی است که تا این اواخر موافق تشکیل کمیسیون مشترک اقتصادی دو کشور نبودند. اما بالاخره تحت تأثیر تحولات مختلف این همکاری اقتصادی را پذیرفتند. اخیراً ما کمیسیون مشترک با تونس را داشتیم، که شاید بتوان گفت اولین کمیسیون مشترک جدی و واقعی با تونس بود که بعد از ۵،۴ سال کار اعتماد سازی سیاسی نتیجه داد. یعنی وقتی اعتماد متقابل پیدا شد، کمیسیون مشترک به بار می‌نشیند. در این اجلاس، سقف مبادلات اقتصادی و تجاری دو طرف برای سال آتی

۱۰۰ میلیون دلار تعیین می‌شود. اینها همه اثرات ملموسی در دیگر عرصه‌ها دارد ما باید به گیرها و گره‌های سیاسی موجود در رابطه با کشورها و کل منطقه توجه کنیم و آنها را در حد امکان و توان حل کنیم و یا تخفیف دهیم چون برخی از اینها خارج از اراده ماست.

ظرفیت کشورها به یک اندازه نیست، یک کشور ظرفیت بالایی دارد و کشور دیگر دارای ظرفیت پایین تری است، حتی مصر و سعودی هم دارای ظرفیت‌های محدودی هستند. درک دقیق مسائل و مشکلات و شناخت مصالح و منافع ملی و اولویت‌ها در یک چارچوب راهبردی و شناخت وضعیت و جو کلی منطقه و حالت روانی حاکم بر آن، قطعاً در این سیاست‌گذاریها نقش تعیین‌کننده دارد.

مehندی: در این رابطه بنده هم می‌خواستم به نکته‌ای اشاره کنم که در ارقام ارائه شده توسط آقای قاسم زاده دیده می‌شود. ما بیشترین مبادله اقتصادی را با امارات آن هم به سود امارات داریم نه به سود ما. اما بیشترین مشکل را هم ما با امارات در خصوص مسائل جزایر داریم. یعنی این مبادله اقتصادی به سود امارات هم هست قاعدتاً این رابطه اقتصادی باید برای آنها وابستگی ایجاد کند اما این مسئله باعث نشده که آنها در زمینه حل مشکل جزایر لحن خودشان را عوض کنند و سعی کنند به ایران نزدیک شوند. این که می‌فرمائید از نظر تئوریک کاملاً درست است. به میزانی که وابستگی اقتصادی کشورها به هم بیشتر شود به همان میزان این وابستگی اقتصادی روی تصمیمات سیاسی تأثیر می‌گذارد و آنها را به هم نزدیکتر می‌کند و باعث تشنج‌زدایی می‌شود. در منطقه ما به نظر می‌آید تجربه موفقی در خصوص امارات نبوده است. شاید دلیل این باشد که اقتصاد همه کشورها در یک سطح است، همه از نظر اقتصادی ضعیف هستند، همه نیاز به تکنولوژی دارند، همه احتیاج به سرمایه‌گذاری خارجی دارند، همه احتیاج به بازار دارند، در حالی که تولیدات همه به نوعی است که نمی‌توانند با کشورهای منطقه رقابت کنند و چون این تشابه بین ساختار اقتصادی وجود دارد بنابراین نمی‌توان یک سیاست هم‌تکمیلی اقتصادی بین آنها ایجاد کرد. و این باعث می‌شود باهمدیگر به صورت یک شبکه از منافع درآیند که دیگر نتوانند از چارچوب این شبکه منافع خارج شوند.

قاسم زاده: نکته ایی که باید در پایان عرض کنم، این است که به نظرم رابطه اقتصادی و تبادل دانش برای روابط ما با کشورهای عربی اولویت اول را دارد ولی رابطه اقتصادی فقط به صورت انتزاعی مانند هر رابطه دیگر سیاسی یا فرهنگی، ابتر و بی ثمر خواهد بود. بدون شک رابطه اقتصادی با روابط فرهنگی و سیاسی باید همراه باشد. می گویند داشتن روابط «توریستی»، اقتصادی و در عین فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نیز می باشد.

بنابر این منظور بنده داشتن روابط اقتصادی تنها برای درآمد نیست، این رابطه اقتصادی نیست، اسمش رابطه «تأجریشگی» است. در مورد امارات و با هر کشور دیگر هم که تراز بازرگانی ما منفی است و ما فاقد قدرت بهره گیری سیاسی و فرهنگی هستیم، مشکل در جای دیگر است که شاید جای بحث امروز ما نباشد. و حرف آخر اینکه نگاه من، حداقل روابط رسمی دولتی و روابط اقتصادی، فرهنگی رسمی و دولتی نیست. رسمیت انقلاب به مردمی بودن آنست، اگر ارتباط بخش خصوصی و ارتباطات مردمی برقرار شود، تردیدی نیست که ثمر بهتر و وسیع تری دارد. اگر آمار را بخواهید که چند در صد از مردم و بویژه بخش خصوصی ما برای روابط اقتصادی در مقایسه با دیگر کشورها به سوی کشورهای عربی می روند چندان مشخص نیست، حتی در مورد لبنانی که این همه نزدیکی و علاقه مندی درباره آن در ایران وجود دارد. مثلاً سرمایه گذاری بخش خصوصی ما در لبنان چه میزان است؟! جاده ابریشم، جاده تجاری بود و نه جاده سیاسی و امنیتی. دولت ها فقط پول می گرفتند و امنیت این راه را تأمین می کردند تا فرهنگ و اقتصاد، تجارت و سیاست در جاده ابریشم به صورت دائم در حرکت باشد. همین مسئله اکنون نیز مطرح است.

مهتدی: دوستان مطالب مهم و مفیدی را مطرح کردند و مطالب بسیاری هم هست که ظاهراً فرصت این میزگرد اجازه بحث آنها را نمی دهد. به هر حال با سپاسگذاری فراوان از میهمانان ارجمند در این میزگرد بحث را در همین جا به پایان می بریم. □